

Redefining Iran's Strategic Relations with Emerging Powers in the New International Economic Order: A Case Study of Bilateral Relations with China

Abouzar Gohari Moghaddam^۱

Mostafa Mohamadi Ramezani^۲

(Received: 22/04/2023 - Accepted: 16/08/2023)

Abstract

The Islamic Republic of Iran, in the fast-paced process of transformation in the world economic order, needs a fundamental transition from a vulnerable resource-oriented economic structure (oil) to a manufacturing-oriented economic model (industrial production). China, as one of the emerging powers effective in the formation of the new economic order, has an important capacity to create a new role for Iran at the regional and international level, but the bilateral relations between Tehran and Beijing have remained limited to the sale of oil and oil products. The main purpose of this research is to answer the question of how to redefine strategic relations with China according to the characteristics of the new world economic order. The findings of this research show that the most important concern that can cause a strategic link between Iran and China in the future is the overlap between China's need for continued economic growth and forming a new value chain and Iran's vision to become the factory of West Asia. With a new design, Iran can define an important part of its industrial development strategy and technological transformation program in the form of cooperation between Iranian and Chinese companies around the Belt and Road initiative corridor from Iran, and by learning and transferring experience and technology from China in A period of 5 to 10 years to become the main producer of factory industries in the region.

Keywords: The Islamic Republic of Iran, China, Manufacturing, Foreign Policy, Belt and Road Initiative

^۱ Associate Professor, Department of International Relations, Imam Sadeq University, Tehran, Iran (Gohari@isu.ac.ir) Corresponding Author

Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0001-7552-7518>

^۲ PhD student, Department of Islamic Studies and Political Science, Imam Sadiq University, Tehran, Iran (Mmohammadi.r@isu.ac.ir)

Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0003-4330-4189>

بازتعریف روابط راهبردی ایران با قدرت‌های نوظهور در نظم جدید اقتصاد بین‌الملل: مطالعه موردی روابط دوجانبه با

چین

ابوذر گوهری مقدم^۱

مصطفی محمدی رضانی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۲ - تاریخ تصویب: ۱۴۰۲/۰۵/۲۵)

چکیده

برخورداری از قابلیت‌های متناسب با نظم در حال تغییر بین‌المللی یکی از الزامات اساسی برای ایفای نقش در سطح جهانی است. جمهوری اسلامی ایران در فرآیند پرشتاب تحول در نظم اقتصادی جهان نیازمند گذار اساسی از ساختار اقتصادی آسیب‌پذیر منبع‌محور (نفت) به الگوی اقتصادی ساخت‌محور (تولید صنعتی) است. چین به عنوان یکی از قدرت‌های نوظهور مؤثر در شکل‌گیری نظم جدید اقتصادی ظرفیت مهمی در نقش‌آفرینی جدید ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی دارد ولی در عمل نه تنها روابط دوجانبه تهران و پکن از سطح دور زدن تحریم‌ها در زمینه فروش نفت و فرآورده‌ها فراتر نرفته است بلکه رقبای منطقه‌ای ایران از جمله پاکستان، عربستان، امارات و ترکیه سطح روابط عمیق‌تری را با چین پایه‌گذاری کرده‌اند. هدف از این پژوهش پاسخ به

۱. دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران (Gohari@isu.ac.ir) نویسنده مسئول

Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0001-7552-7518>

۲. دانشجوی دکتری رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران

(Mmohammadi.r@isu.ac.ir)

Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0003-4330-4189>

۳۴ فصلنامه تعاملات دیپلماتیک

این مسئله است که چگونه می‌توان روابط راهبردی با چین را متناسب با ویژگی‌های نظم نوین اقتصادی جهان باز تعریف کرد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد مهم‌ترین دغدغه‌ای که می‌تواند موجب پیوند راهبردی ایران و چین در آینده شود، همپوشانی بین نیاز چین به استمرار رشد اقتصادی و شکل‌دهی به زنجیره ارزش جدید و چشم‌انداز ایران برای تبدیل شدن به کارخانه منطقه غرب آسیا است. در واقع، ایران می‌تواند با یک طراحی جدید بخش مهمی از استراتژی توسعه صنعتی و برنامه تحول فناورانه خود را در قالب همکاری مشترک شرکت‌های ایرانی و چینی حول مسیر عبوری ابتکار کمربند راه از ایران تعریف نماید و با یادگیری و انتقال تجربه و فناوری از چین در یک بازه زمانی ۵ تا ۱۰ ساله به اصلی‌ترین تولیدکننده صنایع کارخانه‌ای در منطقه تبدیل شود.

واژگان کلیدی: ایران، چین، نظم بین‌المللی، نفت، توسعه صنعتی

مقدمه

تغییر در نظم بین‌الملل از بیش از یک دهه گذشته، با افول هژمونی آمریکا و ظهور بازیگران جدیدی نظیر چین آغاز شده است ولی در سال‌های اخیر، بحران کرونا، جنگ اوکراین و پیشرفت‌های فناورانه به‌مثابه شتاب‌دهنده، سرعت تحولات ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک را به‌شدت افزایش داده است. با استمرار این روند، نظم جدید زودتر از پیش‌بینی‌های قبلی شکل خواهد گرفت. تا جایی که گفته می‌شود رویدادها و روندهای یک دهه آینده در تعیین سرنوشت نظم جدید، تعیین‌کننده و حیاتی خواهد بود. از این‌رو، به لحاظ زمانی فرصت نقش‌آفرینی در شکل‌گیری نظم جدید بین‌المللی نامحدود نیست.

طبق تجربه‌های پیشین، اگرچه مهم‌ترین چالش دوره گذار در نظم جهانی در بعد ژئوپلیتیکی افزایش احتمال وقوع منازعه میان بازیگران دولتی است ولی شکل‌گیری نظم جدید و استمرار آن بیش از پیروزی در منازعه یا مصون ماندن از آسیب‌های درگیری نیازمند قدرت اقتصادی است. در واقع، تغییر نظم صرفاً در لایه سیاسی و نظامی رخ نمی‌دهد و ابزارهای بازدارنده برای نقش‌آفرینی در نظم جدید کافی نیست بلکه لازمه شکل‌دهی به یک ساختار جدید در نظام بین‌الملل برخورداری از قابلیت اقتصادی و ابتکارهای ایجابی است. به همین دلیل، مهم‌ترین چالش آمریکا با چین بیش از آنکه در حیطه نظامی و سیاسی باشد در بعد اقتصاد و فناوری است. از همین‌رو، جمهوری اسلامی ایران برای نقش‌آفرینی در نظم جدید علاوه بر جهت‌گیری ضد سیستمی و سلبی به نظم آمریکایی و خوی سلطه‌جویانه آن باید رویکرد ایجابی به سیستم جدید داشته باشد. یعنی نقش‌آفرینی در نظم بین‌المللی نه تنها مستلزم ایده‌هایی جدید برای تغییر است بلکه نیازمند برخورداری از قابلیت‌ها و ابزارهای ایجابی است که امکان شکل‌دهی به یک ساختار جدید در بلندمدت را داشته باشد. روابط با قدرت‌های نوظهور -به‌ویژه چین- این امکان را به جمهوری اسلامی

ایران می‌دهد تا کنشگری اقتصادی جدیدی متناسب با روندهای موجود در نظم اقتصادی نظام بین‌الملل داشته باشد. چین به دلیل جایگاه و قابلیت ویژه‌ای که در اقتصاد دارد همواره به‌مثابه یکی از راه‌های اصلی جمهوری اسلامی ایران برای خنثی‌سازی تحریم به شمار می‌رود ولی در عمل نه تنها روابط دوجانبه تهران و پکن از سطح دور زدن تحریم‌ها در زمینه فروش نفت و فرآورده‌ها فراتر نرفته است بلکه رقبای منطقه‌ای ایران از جمله پاکستان، عربستان، امارات و ترکیه سطح روابط عمیق‌تری را با چین پایه‌گذاری کرده‌اند.

در سال‌های اخیر، چین به دلیل ضرورت تعامل سیاسی با ایران و نیاز به انرژی علیرغم محدودیت‌های ناشی از تحریم، واردات نفت از ایران را استمرار داده و در تأمین مالی برخی از پروژه‌های زیرساختی مشارکت کرده است. با این حال، این مسئله همچنان مطرح است که چرا سطح روابط تهران و پکن به "روابطی مبتنی بر مشارکت جامع راهبردی" ارتقا نیافته است؟ و چه راهکارهایی برای تحقق این هدف وجود دارد؟

درواقع، چالش اصلی در برقراری روابط راهبردی با چین آن است که راه‌حل‌های موجود و ابزارهای جاری نظیر نفت و ترانزیت، ظرفیت ارتقاء روابط را بیش از سطح فعلی ندارند. بنابراین، نیاز به ابتکار جدیدی وجود دارد که ایران در عین حفظ رویکرد مستقل خود بتواند نقش مکمل غیرقابل چشم‌پوشی برای تحقق اهداف راهبردی چین به‌ویژه در زمینه چشم‌اندازهای بلندپروازانه این کشور در سال‌های ۲۰۳۵ و ۲۰۴۹ پیدا کند. به‌عبارت‌دیگر، باید به نحوی در افق‌ها و اولویت‌های اساسی دو کشور همپوشانی ایجاد کرد که چین، سرمایه‌گذاری برای توسعه ایران را در راستای استمرار رشد اقتصادی و توسعه یافتگی خود ببیند.

چارچوب مفهومی: مشارکت راهبردی

در سال‌های اخیر، مفهوم مشارکت راهبردی به یکی از الگوهای رایج برای

تیین نوع روابط کشورها در سیاست خارجی شد. با توجه به آنکه مفاهیم متعددی برای تبیین همسویی دولت‌ها در نظام بین‌الملل وجود دارد، ارائه تعریفی نسبتاً دقیق برای بیان تمایز مفهوم مشارکت راهبردی از دیگر الگوهای روابط راهبردی دولت‌ها ضروری است.

به‌طور کلی، اصطلاح مشارکت یک ابزار دیپلماتیک را توصیف می‌کند که به کشورها این قابلیت را می‌دهد تا ضمن پوشش ریسک در برابر همه احتمالات، منافع متقابل به‌صورت مشترک پیگیری شود. برای این منظور، روابط مبتنی بر مشارکت راهبردی از روابط دوجانبه معمول و موقت دولت‌ها فراتر رفته و مهم‌تر از آن اینکه همسویی در روابط را حول یک هدف و چشم‌انداز مشترک سامان‌دهی می‌کند. این معنا از مفهوم مشارکت راهبردی در تضاد با الگوی اتحادهای نظامی «تهدید پایه» است که روابط را حول همکاری‌های مشترک در راستای دغدغه‌ای امنیتی ملی شکل می‌دهد و به دنبال برقراری موازنه نظامی و سیاسی در برابر تهدید خارجی بازیگر ثالث است. به‌عبارت‌دیگر، در الگوی مشارکت راهبردی برخلاف اتحادهای راهبردی، اهداف اقتصادی و نه موضوعات امنیتی پیشران اصلی روابط است (Strüiver, 2017).

ویلکینز به‌عنوان چهره برجسته در مفهوم‌پردازی مقوله مشارکت راهبردی چهار ویژگی اصلی را برای تعریف این مفهوم به کار می‌گیرد. ویژگی اول و مهم روابط مبتنی بر مشارکت استراتژیک، چارچوب ساختاریافته برای همکاری مستمر و سطح بالای بین‌دولتی است که فراتر از تعامل دیپلماتیک و روابط تجاری عادی است. ویژگی دوم، انعطاف‌پذیری مشارکت راهبردی نسبت به دیگر الگوهای روابط استراتژیک است. روابط مبتنی بر مشارکت راهبردی به دلیل آنکه به‌طور معمول غیر الزام‌آور بوده و نوعی تعهد غیرحقوقی است، انگیزه و رغبت بازیگران را برای تعامل دوسویه بیشتر می‌کند. به دلیل آنکه، در این قالب دولت‌ها می‌توانند از مزایای روابط بهره‌مند شوند، بدون آنکه در ریسک‌ها آن به‌ویژه در درگیری با طرف ثالث شریک باشند. در واقع، دولت‌ها در

چارچوب این نوع از روابط مجبور به همراهی با طرف دیگر در منازعات و تنش‌های ژئوپلیتیک نیستند و در هر زمانی می‌توانند به مشارکت راهبردی خود خاتمه بدهند. سوم، در الگوی مشارکت راهبردی روابط دولت‌ها فارغ از موضوعات اختلاف‌برانگیز و تضادهای سیاسی و ایدئولوژیک، حول منافع متقابل و اهداف مشترک شکل می‌گیرد. چهارم، روابط مبتنی بر مشارکت راهبردی بیش از تعیین نتایج کوتاه‌مدت، چشم‌انداز و انتظارات دو کشور از همکاری‌های متقابل را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، در این نوع از تعاملات، پایه‌ریزی فرآیندی بلندمدت و عمیق برای روابط دوجانبه و استمرار آن بر دستاوردهای فوری ترجیح دارد. این ویژگی، ابهام در روابط کاهش می‌دهد و مسیر و افق آینده تعاملات دو کشور را مشخص می‌کند (Wilkins, 2012).

درواقع، همسویی سیاسی یا داشتن منفعت مشترک برای ایجاد اتحاد در روابط دو کشور لازم است ولی برای پایه‌ریزی یک رابطه مشارکت راهبردی کافی نیست. بااینکه نمی‌توان اثر موانع خارجی و داخلی را در نوع و سطح فعلی روابط انکار کرد ولی در عصر جدید در روابط بین‌الملل، دامنه و عمیق یک رابطه استراتژیک بستگی به میزان همپوشانی چشم‌اندازها و نوع خدمات متقابلی است که دو کشور در راستای دستیابی به اولویت‌های راهبردی به یکدیگر ارائه می‌دهند. به عبارت دیگر، برای ایجاد یک رابطه راهبردی باید این موضوع فکر کرد که هر یک از دو کشور چه ظرفیت‌ها و مزیت‌هایی دارند و چگونه می‌خواهند قابلیت‌ها و امکانات خود را در تحقق چشم‌اندازهای یکدیگر به خدمت بگیرند.

اصطلاح مشارکت استراتژیک برای اولین بار در سیاست خارجی پکن در مدت کوتاهی پس از پایان جنگ سرد و با توافق چین و برزیل برای برقراری روابط مبتنی بر مشارکت راهبردی در سال ۱۹۹۳ به کار رفت (Zhongping and Jing, 2014). این روند با قرارداد مشارکت راهبردی چین و روسیه در سال ۱۹۹۶ ادامه یافت (Wilkins, 2008). چین در دهه ۲۰۰۰ الگوی برقراری

روابط مبتنی بر مشارکت راهبردی را به سایر قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحده، اتحادیه اروپا و هند نیز تسری داد (Michalski, 2019). به‌مرور، ایده برقراری روابط مبتنی بر مشارکت راهبردی به پیشران سیاست خارجی و دیپلماسی اقتصادی چین تبدیل شد و دایره شرکای راهبردی پکن از قدرت‌های بزرگ فراتر رفت و شامل قدرت‌های درحال توسعه و بازارهای نوظهور نیز شد. ظرف مدت کوتاهی تعداد توافقات راهبردی چین به‌سرعت افزایش یافت. تا سال ۲۰۲۲، چین با بیش از ۱۱۰ کشور جهان توافق مشارکت راهبردی امضا کرد (Boni, 2022).

اگرچه الگوی مشارکت راهبردی منحصر در نوع روابط چین با دیگر کشورها نیست، اما آنچه باعث تمایز چین با دیگر قدرت‌های بزرگ در این موضوع است که ابزار مشارکت راهبردی به تدریج به کانون سیاست خارجی چین برای شکل‌دهی به «شبکه مشارکت جهانی» تبدیل شد (Quan Li, 2019). در نوامبر ۲۰۱۴، شی جین پینگ، رئیس‌جمهوری چین در «کنفرانس مرکزی وزارت امورخارجه» خاطرنشان کرد که چین «باید با رعایت اصل عدم تعهد، دوستان بیشتری پیدا کند و یک شبکه مشارکت جهانی ایجاد کند» (Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China, 2014). در همین راستا، در مارس ۲۰۱۷، در مجمع توسعه چین، وانگ یی، وزیر امورخارجه این کشور بیان کرد که «جهان اکنون بیش از همیشه به یکدیگر وابسته است و تفکرات قدیمی مانند موازنه قدرت و بازی‌های حاصل جمع صفر دیگر قابل‌استمرار نیست. آنچه ما به آن نیاز داریم راهی جدید برای تعامل دولت با دولت است. بر همین مبنا چین به دنبال مشارکت راهبردی با دیگر کشورها است (Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China, 2017).

موانع عدم تحقق روابط استراتژیک ایران و چین؛ ارزیابی روایت‌های رایج

سه دیدگاه درباره محدود ماندن رابطه ایران و چین و عدم تحقق روابط راهبردی بین دو کشور وجود دارد. دیدگاه نخست، بر این باور است که تحریم و محدودیت‌هایی نظیر حضور ایران در لیست کشورهای پر ریسک FATF مانع اصلی افزایش سطح روابط تجاری، مالی و جذب سرمایه‌گذاری چین است. بر اساس این دیدگاه، لازمه بهبود سطح روابط با چین تنش‌زدایی با آمریکا و اروپا و احیای برجام است. اگرچه نمی‌توان به‌طور کلی اثر تحریم را بر کاهش سطح روابط انکار کرد ولی چین در عمل با خرید نفت از ایران و آمادگی برای تأمین مالی برخی پروژه‌ها از تحریم‌ها تخطی نموده و از آمادگی لازم برای گسترش روابط اقتصادی رسمی از جمله در زمینه افزایش سطح خرید نفت متعارف به ازای سرمایه‌گذاری بیشتر و نیز ایجاد یک شبکه رسمی پرداخت یوانی برای تسویه مالی برخوردار است.

دیدگاه دوم، بروکراسی‌گند و ناهماهنگ و نیز رویکرد ابزاری به رابطه با چین را مهم‌ترین مانع ارتقاء سطح روابط با چین می‌داند. به‌عبارت‌دیگر، فقدان تمرکز نهادی در پیشبرد پرونده چین، ترجیح غرب به شرق در امور راهبردی و ضعف فنی بدنه کارشناسی در تعریف زمینه‌های همکاری مشترک و عملیاتی سازی توافقات دوجانبه از جمله دلایل وضعیت فعلی در روابط با چین است. هرچند فارغ از رویکردهای سیاسی، نمی‌توان نقش ضعف نهادی در تعریف فنی برنامه‌ها و پروژه‌های همکاری متقابل و پیشبرد آن را نادیده گرفت ولی بررسی روابط راهبردی چین با برخی کشورها نظیر پاکستان، عراق و میانمار که لزوماً ساختار نهادی و خبگی بهتری نسبت به ایران ندارند، نشان می‌دهد این عامل را نمی‌توان مانع اصلی عدم شکل‌گیری رابطه راهبردی با چین دانست.

دیدگاه سوم، ملاحظات ژئوپلیتیک چین در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای و پرهیز

از تنش با آمریکا بر سر موضوع ایران و خودداری بیجینگ از ایفای نقش جانب‌دارانه در منطقه غرب آسیا را علت محدود ماندن سطح روابط تهران و پکن می‌داند. با این حال، نگاهی به فهرست شرکای برتر تجاری چین به‌ویژه در رابطه با کشورهای نظیر هند، استرالیا، ژاپن و حتی آمریکا که برای تضعیف و مهار قدرت چین با یکدیگر تشکیل ائتلاف داده‌اند، نشان می‌دهد ارتباطات اقتصادی چین چندان متأثر از تنش‌ها و منازعات سیاسی آن با دیگر طرف‌ها نیست.

منطق شکل‌گیری مشارکت راهبردی؛ خدمات متقابل استراتژیک برای تحقق چشم‌اندازها

آسیب‌شناسی محدود ماندن رابطه ایران و چین با اتکا صرف به بررسی موانع، تبیین دقیقی نیست و برای یک ارزیابی منطقی باید به وجود مقتضی و اسباب زمینه‌ساز یک رابطه استراتژیک نیز توجه کرد. به‌طور معمول، نقطه آغاز اتحادهای استراتژیک وجود دشمن واحد، منفعت مشترک، ارزش‌های یکسان و پیوندهای عمیق تاریخی - فرهنگی است. هر یک از این ویژگی‌ها می‌تواند مبنایی برای برقراری روابط استراتژیک به‌صورت محدود و موضوعی باشد. با این حال، دستیابی به یک رابطه راهبردی متکامل و فراگیر بستگی به این دارد که هر یک از دو کشور چه ظرفیت‌ها و مزیت‌هایی دارند و چگونه می‌خواهند قابلیت‌ها و امکانات خود را در تحقق چشم‌اندازهای یکدیگر به خدمت بگیرند. به‌عبارت‌دیگر، عمق رابطه راهبردی دو کشور متأثر از نوع و میزان خدمات متقابلی است که می‌توانند به یکدیگر ارائه بدهند.

درواقع، میزان همپوشانی چشم‌اندازها، درهم‌تنیدگی منافع و خدمات دوسویه، دامنه و عمق یک رابطه استراتژیک را تعیین می‌کند. دلالت این نکته آن است که در صورتی که اقتضائات لازم برای ایجاد و تکامل یک رابطه استراتژیک فراهم باشد، نقش موانع داخلی و خارجی کم‌رنگ‌تر می‌شود. بر این اساس، برای

فهم علت محدود ماندن رابطه ایران و چین و چاره‌اندیشی در جهت حل آن به‌جای تمرکز بر موانعی نظیر تحریم و بروکراسی ضعیف باید به این مسئله پرداخت که چگونه می‌توان افق‌ها و اولویت‌های دو کشور را به‌گونه‌ای تعریف کرد که توسعه چین به توسعه ایران وابسته شود. به‌عبارت‌دیگر، ارتقاء روابط ایران و چین به سطح راهبردی درگرو آن است که چین ذی‌نفع توسعه ایران باشد. در این صورت، می‌توان انتظار داشت که حجم سرمایه‌گذاری و تجارت چین با ایران افزایش قابل‌توجهی پیدا کرده و تحولی عمیق را در روابط دو کشور رقم بزند.

در حال حاضر، حدود رابطه ایران و چین بیش از آنکه متأثر از منافع ژئواکونومیک باشد از ملاحظات ژئوپلیتیک (سیاسی - امنیتی) پیروی می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، نگاه چین به ایران به‌مثابه یک شریک اقتصادی نیست بلکه پکن تلاش دارد با خرید نفت از ایران ضمن تأمین نیاز به انرژی، دغدغه‌های امنیتی خود را پوشش دهد. چین در مواجهه با فشارهای آمریکا علیه ایران در پی جلوگیری از تضعیف بیش از حد تهران است. به دلیل آنکه، چین از دو پیامد احتمالی تضعیف ایران نگران است. از نگاه چین، استمرار روند فشار ممکن است از یک‌سو به تنش تهران و واشنگتن در محیط پیرامونی خلیج‌فارس منجر شده و موجب بی‌ثباتی و اختلال در زنجیره تأمین چین شود و از سوی دیگر، ایران مجبور به عقب‌نشینی در برابر واشنگتن شده و با کاهش دغدغه‌های آمریکا در غرب آسیا تمرکز این کشور در شرق آسیا و به‌صورت خاص منطقه ایندوپاسفیک افزایش یافته و شرایط را برای چین سخت‌تر کند.

لازمه تحول در رابطه چین و ایران و پررنگ‌تر شدن نگاه ژئواکونومیک آن است که صورت‌مسئله از تلاش برای جلوگیری از تضعیف ایران به تلاش برای قدرت‌یابی ایران تغییر یابد. مقدمه تحقق این موضوع شناسایی اولویت‌های اقتصادی چین و ایران و بررسی ظرفیت‌ها و نقش‌های استراتژیکی است که دو طرف می‌تواند به‌صورت متقابل در جهت توسعه اقتصادی در اختیار یکدیگر

قرار دهند.

دغدغه‌ها و اولویت‌های اقتصادی چین

استمرار رشد اقتصادی مهم‌ترین دغدغه چین است. با این حال، در یک دهه گذشته با ورود به رقابت قدرت‌های بزرگ حفظ رشد اقتصادی برای این کشور با ریسک‌های متعددی روبه‌رو شده است. وابستگی به بلوک غرب در فناوری-های پیشرفته، آسیب‌پذیری در برابر اختلال در زنجیره تأمین و ارزش جهانی، افزایش کنترل و تمرکز ناوگان دریایی آمریکا و هند بر مسیرهای دریایی صادرات کالا در منطقه ایندوپاسفیک و ضربه‌پذیری در تجارت خارجی به دلیل سهم نسبتاً بالای دلار در معاملات دوجانبه و چندجانبه از جمله چالش‌هایی است که می‌تواند مانع از استمرار رشد اقتصادی چین شود. پکن برای حل این بحران‌ها در سال‌های اخیر به دنبال افزایش استقلال در فناوری‌های سطح بالا، متنوع‌سازی بازارهای اقتصادی، تحریک تقاضای داخلی، ایجاد مسیرهای جدید تجاری، شکل‌دهی به زنجیره ارزش چین محور و تشکیل هاب‌های منطقه‌ای صنعتی و فناوری، برون‌سپاری بخشی از صنایع سنگین، تضمین امنیت جریان انرژی و نیز افزایش سهم یوان در پرداخت‌های بین‌المللی است.

چین برای دستیابی به این اهداف، مگا پروژه‌هایی را طراحی کرده است که بتواند در دهه آینده بر بخش زیادی از چالش‌های اقتصادی خود فائق آید. ابتکار "کمربند راه" و ایده "ساخت چین ۲۰۲۵" نمونه‌هایی از مگا پروژه‌های چینی است که در جهت تحقق چشم‌انداز نخست این کشور در ۲۰۳۵ یعنی دستیابی به "جامعه نسبتاً مرفه" طراحی شده است. ویژگی اصلی این مگا پروژه‌ها، ایجاد هارمونی میان چشم‌اندازها و رویکردها و اقدامات این کشور در اقتصاد داخلی و سیاست خارجی است. در این راستا، چین در حال سازمان‌دهی روابط تجاری و سرمایه‌گذاری حول عملیاتی سازی این مگا پروژه‌ها است. مهم‌ترین دلالت این موضوع آن است که کشورهایی که ظرفیت و مزیت

بیشتری برای رفع ریسک‌های اساسی چین داشته باشند، سرمایه‌گذاری اقتصادی و حمایت سیاسی بیشتری از سوی پکن دریافت خواهند کرد.

بررسی الگوی رفتاری پاکستان و عربستان با چین نشان می‌دهد این دو کشور با تعریف نقش خود در راستای یکی از دغدغه‌های حیاتی چین یعنی تأمین امنیت جریان انرژی تبدیل به شرکای راهبردی پکن شده‌اند. در بیانیه مشترک اخیر ریاض و پکن، عربستان به دلیل ظرفیت بالای تولید و صادرات نفت و نیز جایگاهی که در اوپک پلاس دارد به‌عنوان "مرکز قابل‌اتکای چین در عرضه انرژی" معرفی شده است. در حال حاضر، عربستان بزرگ‌ترین صادرکننده نفت به چین است. پاکستان نیز به دلیل موقعیت جغرافیایی به یکی از بهترین گزینه‌های چین برای پاسخ به معمای تنگه مالاکا و جلوگیری از اختلال در زنجیره تأمین انرژی تبدیل شده است. سرمایه‌گذاری چین در این کشورها نیز پیرامون پروژه‌هایی متمرکز شده است که موجب تقویت و استمرار نقش آن‌ها در تأمین اهداف راهبردی پکن می‌شود. اغلب سرمایه‌گذاری چین در عربستان حول زنجیره تولید و توزیع نفت و فرآورده‌های نفتی در حال انجام است و در پاکستان نیز منابع عظیم مالی چین متمرکز بر احداث و تکمیل زیرساخت حمل‌ونقل جهت واردات انرژی و مواد اولیه به چین از طریق مسیر ترانزیتی سیپک است.

چشم‌انداز و اولویت‌های راهبردی ایران در برقراری رابطه با چین

در تعریف زمینه‌های مشترک همکاری تهران و پکن عمدتاً حول دو موضوع مزیت نسبی ایران در زمینه انرژی و ظرفیت جغرافیایی آن به‌عنوان نقطه اتصال آسیای شرقی به اروپا در ابتکار کمربند راه تمرکز می‌شود. اگرچه موضوع تأمین امنیت انرژی و ایجاد مسیرهای تجاری زمینی جدید برای دسترسی به بازار اوراسیا برای چین امری حیاتی است ولی تعیین این دو محور به‌عنوان مبنای همکاری با چین نمی‌تواند روابط تهران و پکن را به سطح راهبردی ارتقا دهد.

چین به واردات نفت از ایران ادامه خواهد داد ولی اهمیت نقش نفتی ایران برای چین با توجه به سهم و نزدیک به ۷ درصدی آن از سبد وارداتی پکن - راهبردی نیست. در مسیرهای ترانزیتی نیز باآنکه ایران در مسیر کریدور چین - آسیای مرکزی - آسیای غربی حضور دارد ولی در مسیرهای سه‌گانه ترانزیتی زمینی چین به اروپا، کریدور نوین ارتباطی اوراسیا (چین - روسیه - بلاروس - لهستان - آلمان) مسیر اصلی قلمداد می‌شود. در واقع، مسیر ایران به‌مثابه یک راهگذر فرعی و جایگزین برای چین (در مواقعی نظیر بحران اوکراین که مسیر روسیه را مسدود می‌کند) محسوب می‌شود. به همین دلیل در مقوله ترانزیت به معنای سنتی (حمل‌ونقل کالا) نیز ایران جایگاه راهبردی برای چین ندارد. به‌عبارت‌دیگر، ایران تنها نقطه یا حتی بهترین نقطه اتصال چین به اروپا به شمار نمی‌رود. در واقع، ایران نه در زمینه عرضه انرژی می‌تواند نقشی شبیه به عربستان برای چین داشته باشد و نه در کریدور انرژی می‌تواند جایگزین پاکستان شود.

مزیت انرژی و ظرفیت جغرافیایی ایران نه‌تنها زمینه‌ساز برقراری روابط مبتنی بر مشارکت راهبردی نخواهد بود بلکه این احتمال نیز وجود دارد که در یک نظام مرکز-پیرامون جدید با محوریت پکن، ایران به پیرامون چین تبدیل شود و به لحاظ اقتصادی به این کشور وابسته شود. از این رو، تعریف رابطه راهبردی با چین حول نفت و مسئله حمل‌ونقل نه امکان‌پذیر است نه مطلوب. این موضوع به معنای آن نیست که ایران نباید نفت به چین صادر کند یا تلاشی در جهت بهره‌مندی از درآمدهای ترانزیتی شرق به غرب نداشته باشد بلکه ایران باید ضمن معنا بخشی جدید به دو موضوع نفت و ترانزیت در راستای تحقق اهداف راهبردی چین در پی تعریف نقش جدید مکمل متناسب با اولویت‌های مهم‌تر چین و درعین حال با قابلیت مستقل شدن از آن در آینده باشد.

تعریف نقش جدید بستگی به ترسیم یک چشم‌انداز متناسب با وضعیت کنونی و آینده اقتصادی و اجتماعی ایران دارد. اقتصاد ایران با یک جمعیت نزدیک به

۸۵ میلیون نفری با نرخ مشارکت اقتصادی ۴۲ درصد نمی‌تواند متکی به درآمدهای حاصل از نفت یا ترانزیت باشد. عواید حاصل از صادرات مواد خام و عوارض گمرکی مسیرهای مواصلاتی در بهترین حالت صرف هزینه‌های جاری و تأمین کالاهای اساسی خواهد شد. درحالی‌که در ترسیم چشم‌انداز باید نقشی برای ایران تعریف شود که هم به چالش عقب ماندن ایران از ریل توسعه و رشد اقتصادی پاسخ دهد و مسائلی نظیر بیکاری و پدیده مهاجرت نخبگان را دربر بگیرد و هم قابلیت برقراری روابط راهبردی با قدرت‌های نوظهور به‌ویژه چین را داشته باشد.

به نظر می‌رسد ایران توسعه‌یافته به معنای یک کشور دارای نظام صنعتی بالنده و پیشرو، چشم‌انداز بهتری نسبت به ایران نفتی باشد. در این چشم‌انداز، ایران نه تنها تعامل راهبردی با چین خواهد داشت بلکه از الگوی توسعه این کشور برای تبدیل شدن به کارخانه غرب آسیا پیروی خواهد کرد. این به معنای آن نیست که ایران از الگوی حکمرانی چینی تبعیت کند یا خود را بخشی از نظام صنعتی چین تعریف کند یا حتی از مدل سیاست خارجی چین به‌ویژه در ارتباط با آمریکا الگوبرداری کند، بلکه به معنای آن است که ایران نیز می‌تواند مسیر طولانی توسعه صنعتی را در مدت‌زمان کوتاهی -هرچند در مقیاس محدودتر- طی کند.

در واقع، در تعریف نقش جدید باید نوع نگاه به ظرفیت‌ها و مزیت‌های ایران و چین تغییر کند. در این نگاه، مهم‌ترین مزیت ایران، نیروی انسانی سرشار و بهره‌مندی از یک نظام صنعتی مستعد تحول است. چین نیز در زاویه نگاه جدید، نه یک کشور خریدار نفت با سرمایه کلان بلکه کشوری با ظرفیت صنعتی بالا خواهد بود. چین به دلیل تولید نزدیک به یک‌سوم محصولات صنعتی جهان به‌عنوان کارخانه جهان شناخته می‌شود. با این حال، چین برای استمرار رشد اقتصادی و حفظ جایگاه خود در نظام صنعتی جهان نیاز به شکل‌دهی به زنجیره ارزش جدید منطقه‌ای دارد که هم‌وابستگی آن را به آمریکا و اروپا کاهش دهد

و هم با صرفه‌جویی در هزینه‌ها مزیت رقابتی‌اش را حفظ کند. در این چشم‌انداز، هدف بلندمدت ایران نه تبدیل شدن به یک‌راه‌گذار بین‌المللی سریع، کم‌هزینه و ایمن برای محصولات دیگر کشورها بلکه قرار گرفتن در نقطه مرکزی تولیدات کارخانه‌ای و صادرات آن به دیگر کشورها است. به‌عبارت‌دیگر، ایران باید افزون بر تلاش برای حفظ جایگاه خود در کریدورهای حمل‌ونقل و انرژی، مبنای رقابت اقتصادی با کشورهای منطقه را در میزان تولید صنعتی قرار داده و دستیابی به این چشم‌انداز را مأموریت اصلی خود در همکاری راهبردی با دیگر کشورها بداند. در این چهارچوب همکاری صنعتی با چین و مشارکت در زنجیره ارزش آن به‌عنوان یک امر ضروری برای دستیابی به هدف میانی در دوره گذار تلقی شود نه یک هدف غایی. از این جهت ایران باید پروژه کمربند راه را نه به‌عنوان بخشی از رؤیای چین بلکه ابزار و نقطه عزیمت ایفای نقش مرکزی اقتصادی در محیط پیرامونی خود محسوب کند.

چالش اصلی در برابر تحقق هدف "ایران صنعتی" آن است که چگونه این چشم‌انداز با اولویت‌های چین همپوشانی خواهد داشت و چه خدمات متقابل استراتژیکی در زمینه تولیدات صنعتی بین ایران و چین می‌تواند ردوبدل شود. ارزیابی رویکرد چین به ابتکار کمربند راه‌نشان می‌دهد، نگاه به این ابتکار بیش از آنکه به‌مثابه یک‌راه‌گذار باشد به‌عنوان مگا پروژه‌ای برای شکل‌دهی به یک زنجیره ارزش چین محور در منطقه اوراسیا است که زمینه‌ساز سیاست‌های تجاری و صنعتی جدید چین است. در چهارچوب چنین نگرشی، در انتخاب کریدورهای ترانزیتی از چین به اروپا مهم‌ترین معیار سرمایه‌گذاری در پروژه‌ها، سرعت، هزینه کم و امنیت بالای مسیرهای تجاری نیست؛ بلکه کریدوری ارزندگی بیشتری خواهد داشت که در ایجاد یک زنجیره ارزش باثبات قابلیت بیشتری داشته باشد. به‌عبارت‌دیگر، بهترین مسیر تجاری، راه‌گذری است که افزون بر مزیت‌های زمان، هزینه و امنیت، ارزش‌افزوده

بیشتری در طول مسیر ایجاد کند.

بامعنا بخشی جدید به کریدور شرق به غرب، مشارکت ایران در ابتکار کمربند راه صرفاً از جنس پیوند زدن دو نقطه جغرافیایی نیست بلکه مشارکت در تحقیق و توسعه، تولید و نیز بازاریابی و فروش محصولات صنعتی است. برای تحقق این امر، راهبرد ایران در کنار پیشبرد پروژه‌های زیرساختی به‌منظور تسهیل و تسریع حمل‌ونقل باید متمرکز بر ارتقای قابلیت‌های تولید و تشکیل خوشه‌های صنعتی پیرامون کریدورهای بین‌المللی به‌ویژه احداث شهرک‌ها و پارک‌های صنعتی در مناطق آزاد و ویژه اقتصادی باشد.

طراحی بسته همکاری راهبردی ایران و چین؛ هارمونی در استراتژیهای توسعه اقتصادی

مهم‌ترین دغدغه‌ای که می‌تواند موجب پیوند راهبردی ایران و چین در آینده شود، همپوشانی بین نیاز چین به استمرار رشد اقتصادی و شکل‌دهی به زنجیره ارزش جدید و چشم‌انداز ایران برای تبدیل‌شدن به کارخانه منطقه غرب آسیا است. درواقع، ایران می‌تواند با یک طراحی جدید بخش مهمی از استراتژی توسعه صنعتی و برنامه تحول فناورانه خود را در قالب همکاری مشترک شرکت‌های ایرانی و چینی حول مسیر عبوری ابتکار کمربند راه از ایران تعریف نماید و با یادگیری و انتقال تجربه و فناوری از چین در یک بازه زمانی ۵ تا ۱۰ ساله به اصلی‌ترین تولیدکننده صنایع کارخانه‌ای در منطقه تبدیل شود. بنابراین، هر نوع بسته همکاری با چین با محوریت شکل‌دهی به یک نظام صنعتی پیشرفته در ایران و نقش‌آفرینی در زنجیره ارزش چینی طراحی شود.

برای تحقق این چشم‌انداز و اجرایی شدن بسته مشارکت راهبردی، ایران باید همکاری در زمینه انرژی و ترانزیت را به سکویی برای دستیابی به هدف یک کشور صنعتی و با فناوری پیشرفته تبدیل کند. به‌صورت مشخص، در این ابتکار جدید، دو نقطه جغرافیایی در ایران یعنی سواحل مکران و مناطق

پیرامونی امتداد کریدور شرق به غرب (در مسیر شهرهای مشهد، سمنان، تهران، البرز، قزوین، زنجان، تبریز و ارومیه) به مرکز همکاری‌های راهبردی با چین تبدیل می‌شود. در چهارچوب این ابتکار سواحل مکران از یک سو با اتصال به کریدور سیپک پاکستان به مرکزی برای عرضه نفت و فرآورده‌های نفتی به چین و همچنین تأمین امنیت صادرات نفت و مواد اولیه دیگر کشورها به چین تبدیل می‌شود. در این راستا، بندر چابهار از طریق اتصال جاده‌ای به بندر گوادر به‌مثابه معین این بندر ایفای نقش می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، ایران با اتصال به گوادر به‌عنوان شاخه‌ای از آن، در مهم‌ترین کریدور انرژی چین می‌تواند ایفای نقش کند. از سوی دیگر، این سواحل به دلیل ملاحظات زیست‌محیطی و آمایش سرزمینی می‌تواند به قطب صنایع آب‌بر نظیر صنعت فولاد و خوشه‌های صنعتی مرتبط با آن مثل صنعت خودروسازی و قطعه‌سازی، لوازم‌خانگی، واگن‌سازی، لوله و پروفیل تبدیل شود.

در چهارچوب این منطق جدید برای برقراری روابط مبتنی بر مشارکت راهبردی، به‌جای تمرکز بر تعریف بسته جامع همکاری که دربرگیرنده تمام زمینه‌های احتمالی همکاری از صادرات نفت گرفته تا اصلاح ژنتیکی بذر محصولات کشاورزی باید به تعیین اولویت‌های اصلی در تعامل با چین پرداخت. نظام اولویت‌گذاری به معنای آن است که در این تعامل باید به دنبال حل و فصل دغدغه‌ها و چالش‌های مشخصی بود که برای دو طرف دارای تقدم

۱. لازمه این استراتژی آن است که چین جایگزین هند در توسعه بندر چابهار شود و برای استمرار همکاری راهبردی با هند باید به دنبال تعریف پروژه توسعه بندر عباس به عنوان نقطه شروع اصلی کریدور شمال-جنوب بود. توضیح آنکه اولاً معافیت تحریمی هند در بندر چابهار مشمول توسعه بندر و زیرساخت‌های پیرامون آن نیست بلکه صرفاً مجوزی از طرف وزارت خزانه است که هند بتواند از طریق آن نیازهای اساسی افغانستان را پوشش دهد. به همین دلیل، هند در نزدیک به هشت سال گذشته موفق به پیشرفت خاصی در توسعه زیرساختی این بندر نشده است. ثانیاً تمرکز هند در این منطقه محدود به بندر چابهار است. در حالی که در ابتکار جدید برای همکاری با چین نه تنها بندر چابهار به بندر گوادر متصل می‌شود بلکه این بندر به مرکزی برای مگا پروژه توسعه سواحل مکران و شکل‌گیری یک نظام صنعتی یکپارچه در جنوب ایران می‌شود.

زمانی و رتبی است. در این نظام اولویت‌گذاری هدف اصلی ایران می‌تواند دستیابی به یک نظام صنعتی پیشرفته از طریق مشارکت در زنجیره ارزشی باشد که حول مگا پروژه‌های چین یعنی "ابتکار کمر بند راه" و "ساخت چین ۲۰۲۵" شکل می‌گیرد.

افزون بر تعیین اولویت‌های اساسی در همکاری متقابل اقتصادی می‌توان در زمینه‌هایی نظیر ارتباطات مردمی و فرهنگی، تعامل سیاسی در منطقه خلیج فارس و غرب آسیا و همگرایی در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز موضوعات مشترکی برای همکاری تعیین کرد ولی باید به این نکته توجه داشت که افزایش سطح روابط در بخش‌های غیراقتصادی در بهترین حالت باید نمودی از تعمیق روابط اقتصادی و تحقق اهداف کلان باشد نه آنکه تبدیل به موضوعات اصلی همکاری طرفین شود.

تعیین زمان بلندمدت در روابط مبتنی بر مشارکت راهبردی اگرچه به معنای تمایل به پایداری روابط و استمرار جهت‌گیری‌های اساسی در همکاری متقابل است ولی در دوره کنونی نظم بین‌المللی که پویایی و عدم قطعیت بالایی در وقوع رخدادها مشاهده می‌شود نمی‌توان در عمل تحقق اهداف اساسی را به بازه‌های زمانی دوردست موکول کرد. این نکته را باید در نظر داشت که دنیای پس از سال ۲۰۳۰ ممکن است دنیای متفاوتی باشد که در آن، چین به هر دلیلی از جمله رقابت با بلوک غرب نه به لحاظ اقتصادی قابلیت‌ها و امکانات کنونی را داشته باشد نه به لحاظ سیاسی رویکردهای غیر سلطه‌جویانه و همکاری طلبانه خود را حفظ کرده باشد. از این رو، با توجه به آنکه دهه آتی نقطه عطف نظم آینده جهان در قرن ۲۱ خواهد بود، بهتر است ایران در سیاست-گذاری خود در قبال چین به گونه‌ای عمل کند که انتظارات اصلی تهران از رابطه با پکن حداکثر طی ۱۰ سال آینده برآورده شده باشد.

تعیین بازه‌های زمانی کوتاه‌مدت در رابطه با چین نه تنها متناسب با نظم پویای بین‌المللی است؛ بلکه در اولویت‌بندی حوزه‌های همکاری با این کشور و

بازتعریف روابط راهبردی ایران با قدرت‌های... ۵۱

دستیابی به اهداف ملموس نیز اثربخش است. این بدین معنا است که ایران می‌تواند ضمن تفکیک بازه ۲۵ ساله به پنج مرحله زمانی، به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی نماید که در مرحله پنج‌ساله اول و دوم بخش عمده خواسته‌های ایران از رابطه با چین محقق شده باشد. پیشنهاد می‌شود در بازه پنج‌ساله اول که حیاتی‌ترین مرحله در روابط تهران و پکن خواهد بود، پروژه‌های همکاری و سرمایه‌گذاری چین به سمتی سوق داده شود که زیرساخت‌های اصلی همکاری‌های صنعتی ایران و چین در دو منطقه سواحل مکران و نیز در امتداد مسیر کریدور شرق به غرب شکل گرفته و ایران نقش غیرقابل‌جایگزینی در تکمیل زنجیره ارزش چین پیدا کرده باشد. به‌گونه‌ای که با افزایش کمی و کیفی تولید صنایع کارخانه‌ای در ایران ضمن حل بخشی از معضل بیکاری، سهم بخش صنعت از درآمد سرانه بیشتر شده و رشد اقتصادی طبق هدف‌گذاری برنامه هفتم توسعه به عدد ۸ نزدیک‌تر شده باشد.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین دلالت تغییر در نظم بین‌المللی در بعد ژئواکونومی برای جمهوری اسلامی ایران آن نیست که اقتصاد را از شرطی شدن نسبت به تحولات خارجی و آسیب‌پذیری در برابر شوک‌ها و فشارها بین‌المللی مصون نگاه داشت بلکه باید یک طرح منسجمی اندیشید که در عین رفع نیازهای داخلی و دفع فشارهای خارجی امکان نقش‌آفرینی بین‌المللی به جمهوری اسلامی ایران بدهد. تعریف نقش جدید بستگی به ترسیم یک چشم‌انداز متناسب با وضعیت کنونی و آینده اقتصادی و اجتماعی ایران دارد. در ترسیم این چشم‌انداز باید نقشی برای ایران تعریف شود که هم به چالش عقب ماندن ایران از ریل توسعه و رشد اقتصادی پاسخ دهد و مسائلی نظیر بیکاری و پدیده مهاجرت نخبگان را دربر بگیرد و هم قابلیت برقراری روابط راهبردی با قدرت‌های نوظهور به‌ویژه چین را داشته باشد. در این راستا، تعریف ایران به‌عنوان یک کشور توسعه‌یافته و

دارای نظام صنعتی بالنده و پیشرو در قیاس با ایران نفتی، نه تنها می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای اقتصادی و اجتماعی داخلی باشد بلکه بستر دقیق و عمیق‌تری برای پایه‌ریزی روابط راهبردی با قدرت‌های نوظهور از جمله چین است. در این نگاه، مهم‌ترین مزیت ایران، نیروی انسانی سرشار و نیز بهره‌مندی از یک نظام صنعتی مستعد تحول است. چین نیز در زاویه نگاه جدید، نه یک کشور خریدار نفت بلکه کشوری با ظرفیت صنعتی بالا خواهد بود که برای استمرار رشد اقتصادی و حفظ جایگاه نخست خود در تولیدات جهان نیاز به شکل‌دهی به زنجیره ارزش جدید منطقه‌ای دارد تا هم‌وابستگی آن را به آمریکا و اروپا کاهش دهد و هم با صرفه‌جویی در هزینه‌ها مزیت رقابتی‌اش را حفظ کند. در واقع، روابط دوجانبه باید به گونه‌ای طراحی شود که استمرار جایگاه چین به‌عنوان کارخانه جهان در گرو تبدیل شدن ایران به کارخانه غرب آسیا باشد. در پرتو چنین چشم‌اندازی، روابط با چین را باید به سمتی سوق داد که در این روابط، پکن بتواند به سؤال تشکیل زنجیره ارزش خود حول پروژه کمربند راه‌پاسخ دهد و ایران نیز به یک بلوغ صنعتی در ۵ تا ۱۰ سال آینده دست یابد. بنابراین، هر نوع بسته همکاری با چین با محوریت شکل‌دهی به یک نظام صنعتی پیشرفته در ایران و نقش‌آفرینی در زنجیره ارزش چینی طراحی شود. برای تحقق این چشم‌انداز و اجرایی شدن بسته مشارکت راهبردی، ایران باید همکاری در زمینه انرژی و ترانزیت را به سکویی برای دستیابی به هدف یک کشور صنعتی و با فناوری پیشرفته تبدیل کند. در چهارچوب این منطق جدید، در تعریف بسته مشارکت راهبردی با چین ذیل برنامه همکاری ۲۵ ساله توجه به دو اقدام اساسی ضروری است؛ از یک‌سو، به لحاظ محتوایی - مشابه الگوی سیاست چین در قبال کشورهای عربی - به جای تمرکز بر تعریف یک بسته جامع باید به دنبال اولویت‌بندی موضوعات اصلی حول چند دستور کار معین در راستای دستیابی به یک چشم‌انداز مشترک بود. از سوی دیگر، به لحاظ زمانی، برای تحقق اهداف توافق ۲۵ ساله به جای تأکید بر همکاری‌های

بازتعریف روابط راهبردی ایران با قدرت‌های... ۵۳

بلندمدت باید با تعیین بازه‌های زمانی کوتاه‌مدت ۵ ساله در پی تعریف برنامه‌ها و پروژه‌های مشخص ذیل اولویت‌های اصلی و باقابلیت سنجش پیشرفت در مرحله اجرا بود.

References

- Boni, F. (2022). Strategic partnerships and China's diplomacy in Europe: Insights from Italy. *The British Journal of Politics and International Relations*, 0(0). <https://doi.org/10.1177/13691481221127571>
- Georg Strüver, China's Partnership Diplomacy: International Alignment Based on Interests or Ideology. *The Chinese Journal of International Politics*, Volume 10, Issue 1, spring 2017, Pages 31–65. <https://doi.org/10.1093/cjip/pow015>
- Li, Q. and Ye, M. (2019), China's emerging partnership network: what, who, where, when and why, *International Trade, Politics and Development*, Vol. 3 No. 2, pp. 66-81. <https://doi.org/10.1108/ITPD-05-2019-0004>
- Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China (2014), *The Central Conference on Work Relating to Foreign Affairs was Held in Beijing*, 29 November, https://www.fmprc.gov.cn/eng/wjb_663304/zzjg_663340/xws_665282/xgxw_665284/201412/t20141201_600270.html (accessed 30 September 2022).
- Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China (2017), *Work together to build partnerships and pursue peace and development*, 20 March. https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/wjb_663304/wjbz_663308/2461_663310/201703/t20170323_468642.html
- Pan Z, Michalski A (2019) Contending logics of strategic partnerships in international politics. *Asia-Europe Journal*, 17(3): 265–280.
- Wilkins TS (2008), Russo–Chinese strategic partnership: A new form of security cooperation? *Contemporary Security Policy*, 29(2): 358–383.
- Wilkins, Thomas S. (2012). 'Alignment', not 'alliance' – the shifting paradigm of international security cooperation: Toward a conceptual taxonomy of alignment. *Review of International Studies*, 38(1), 53-76. doi:10.1017/S0260210511000209
- Wilkins, Thomas S. (2015), From Strategic Partnership to Strategic Alliance? Australia-Japan Security Ties and the Asia-Pacific. *Asia Policy*, no. 20 (2015): 81–112. <http://www.istor.org/stable/24905071>.
- Zhongping F, Jing H (2014) China's strategic partnership diplomacy: Engaging with a changing world. *ESPO Working Paper* No. 8, June. <https://www.egmontinstitute.be/chinas-strategic-partnership-diplomacy-engaging-with-a-changing-world/>